أعوذ باللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم محمّد

وعلى آله الطّيّبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين‌

 گرچه راجع به فقره شریفه حدیث «عنوان بصری» كه حضرت می‌فرمایند وَ لا يدَبِّرُ العَبدُ لنفسهِ تدبير ا مطالبی در موارد مختلف باقی مانده كه نسبت به آن موارد شاید ما امروز اشارتاً یك صحبت كلی داشته باشیم. ولی از آنجایی‌كه به نظر می‌رسد مسئله یك‌قدری بیش از اندازه طول كشید، لذا ان‌شاءاللَه این بحث را امروز تمام می‌كنیم تا اینكه از جلسه بعد به حول و قوه پروردگار به فقرات دیگر بپردازیم.

 اگر نظر شریف رفقا باشد در ابتدای این فقره، این مسئله مطرح شد كه درحالی‌كه بنای اسلام بر ایجاد نظم و تدبیر دقیق در همه امور زندگی چه شخصی و چه اجتماعی است و برای همه مسائل در اسلام تكلیف تعیین شده است. البته مراتب تكلیف متفاوت است؛ یك مرتبه، مرتبه الزام و وجوب، یا حرمت است. ولی مراتب دیگری هم كه كراهت و استحباب باشد هست. مراتب اخلاقی در قبال مراتب تكلیفی هم وجود دارد. به‌طوركلی [هیچ موضوعی وجود ندارد كه‌] اسلام در آن مورد، حكمی نداشته باشد.

 البته منظور ما از احكام اسلامی صرفاً آنچه كه در رسائل عملیه ذكر می‌شود نیست؛ بلكه به معنای عام و وسیع‌تری است. مقصود عبارت است از تعهد یك مسلمانی كه می‌خواهد در راه خدا حركت كند، نه مسلمانی كه بین خود و خدا مانع ایجاد كرده. نه مسلمانی كه بعضی را قبول و بعضی را رد می‌كند، نه مسلمانی كه‌ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ‌ النساء، ١٥٠ خود را تلقی می‌كند.

 مسلمانی كه می‌خواهد مسیر تكاملی خود را طی كند این مسلمان در هیچ كار و قدمی و مقالی نیست الّا اینكه خدای متعال برای او میزان قرار داده است. میزان یعنی قوه مایزه حقّ از باطل. از آن میزان اگر تبعیت كرد همان مرتبه تكاملی خود را به فعلیت می‌رساند. از آن میزان اگر تبعیت نكرد آن مرتبه برای او ناقص خواهد بود. مانند یك شخصی كه در دانشگاه در رشته‌های مختلف باید تحصیل بكند حالا در یك قسمت در كلاس حاضر نشود طبعاً آن یك قسمت از او فوت می‌شود، او نمی‌تواند به آن برسد. باید مسائل دیگری را انجام بدهد.

 یا رشته و علوم دینی كه طلّاب و فضلا أعَزَّهم اللَه فی الدّارین به آن اشتغال دارند، اینها در مسائل مختلفی هست كه باید به همه آن مسائل بپردازند و شاید بتوان گفت در آن مسائل به مرتبه اجتهاد هم باید برسند. اما اگر در یك مسئله از آن مسائل، كم درس بخوانند و كم مطالعه كنند طبعاً آن مرتبه ناقص می‌ماند و به فعلیت نمی‌رسد. اگر من‌باب‌مثال یك طلبه‌ای در نحو به مرتبه اجتهاد نرسد طبعاً باید مبانی را از نُحاة و نحویین معروف بگیرد آن‌وقت چطور می‌تواند در یك مسئله اجتهادی، در یك روایت و یا یك دلیلی استنباط كند؟ این یك مسئله واضحی است، خیلی مسئله روشنی است. در علوم تجربی هم همین‌طور است؛ در آن هم خود انسان باید علوم تجربی را برای خودش حداقل اگر نگوییم یقینی به یك مرتبه اطمینان برساند تا بتواند نسبت به امور اظهارنظر داشته باشد.

 در هر مسئله از مسائل، خدای متعال برای سالك میزان قرار داده است در آن میزان اگر حركت كرد طبعاً آن مرتبه را به فعلیت می‌رساند. اگر نه، آن مرتبه برای او ناقص خواهد بود و در این قضیه شكی نیست.

 به یاد دارم در زمان قبل از انقلاب قبل از سال پنجاه‌وهفت خورشیدی كه مسائلی در این مملكت به وجود آمده بود و زمزمه‌هایی در تغییر و تحوّل افكار مطرح می‌شد و به‌طوركلی تب و التهاب مسائل سیاسی جامعه را فراگرفته بود در همان اوان یكی از آقایانی كه فعلًا در قید حیات نیستند و به رحمت خدا رفته، در طهران خدمت مرحوم آقا می‌رسد و از ایشان برای راه و برای مسیر، تقاضای مقدمه موصله دارد؛ یعنی تقاضای كمك و دستگیری و هدایت و ارشاد را داشت. از آقایان قم هم بود و در قم سكنی داشت. من در اتاق مجاور مشغول مطالعه بودم صدای آنها را می‌شنیدم در كنار در صحبت می‌كردند صدای آنها می‌آمد. شنیدم مرحوم آقا در مطالبی كه با ایشان مطرح می‌كنند این مسئله را با ایشان در میان می‌گذارند كه: ما بیكار نیستیم و وضعیت ما هم وضعیتی نیست برای اینكه این در باز باشد و هركه بیاید و هركه برود. نه! بالاخره كار ما حساب دارد؛ مسجد داریم منبر داریم، صحبت می‌كنیم، مشغول نوشتن هستیم. وضعیت ما این‌طور نیست مثل خیلی جاهای دیگر كه حتماً آقایان مطّلع هستند كه درب منزل باز است صبح تا ظهر، مردم می‌آیند و می‌روند، همین، فقط یك رفت و آمدی هست نه! ما كار داریم، زندگی داریم، نوشتن داریم. افرادی كه با ما در ارتباط هستند و در جریان این مسائل هستند اینها همه روی برنامه هستند و آنچه را كه گفته می‌شود باید انجام بدهند.

 البته این نحوه اطاعت به دو قسمت است: یك نحوه اطاعت در مسئله رئیسی و در مسائل مهم است كه تخلّف از آن طبعاً، تخلّف از یك دستور صریح و مخالفت قطعی به حساب می‌آید كه در آن مسائل، مطلب قابل اغماض و قابل بخشش نیست. البته مسائل دیگری هست كه نه، اگر كسی انجام ندهد خودش ضرر كرده. این چیزی نیست كه انسان بخواهد آن را به عنوان یك مخالفت جدی به حساب بیاورد. فرض كنید كه آقا فلان غذا را نخورید، فلان مطلب را انجام بدهید، صحبت و مراوده و معاشرت را با بعضی از افراد بهتر است كمتر كنید. حالا راجع به این مسائل بعداً صحبت می‌شود و مطالب امام صادق علیه السّلام در این زمینه خواهد آمد.

 به‌طوركلی مطالبی را كه گفته می‌شود، باید به نحو احسن انجام داد. اما حالا اگر یك شخصی كوتاهی می‌كند فرصت او برای انجام كم است، یا اینكه اهتمام او كم است دیگر «گر گدا كاهل بود تقصیر صاحبخانه نیست» این مسئله به خود او برمی‌گردد. اما به‌طوركلی مسائلی هست مسائل اساسی، مسائل حیاتی، كه تخلّف از او به‌عنوان مخالفت با این مسئله تلقی می‌شود و این را نمی‌شود اغماض كرد.

 من یادم است وقتی‌كه ایشان این مطالب را می‌فرمودند، خود آن شخص در آن‌موقع در همین مسائل سیاسی و اجتماعاتی كه تشكیل می‌شد از فضلا بود از علما بود و طبعاً در آن‌موقع اجتماعاتی بود محافلی بود در این مسائل ایشان می‌رفت و اقداماتی می‌كرد. افرادی در آن‌موقع بودند به این كیفیت و كارهایی انجام می‌دادند. ایشان رو كرد به مرحوم آقا و گفت: شما مرا در هر مسئله‌ای كه امر می‌كنید من در آنجا برایم مسئله‌

 سهل است، اطاعتش سهل و آسان است. فقط در مسائل سیاسی شما مرا معاف بدارید و من در مسائل سیاسی، آن كارهایی را كه فعلًا در پیش گرفتیم و الان مشغول هستیم آنها را انجام بدهیم. مرحوم آقا فرمودند: اتفاقاً من روی این قضیه دست گذاشته‌ام.

 ولی خدا می‌داند كجای قضیه گیر دارد! حالا شما نماز را می‌خوانید، نیاز نیست ما به شما بگوییم نماز بخوان. طبعاً شراب و این چیزها را هم نمی‌خورید، نیازی نیست كه انسان بیاید فرض كنید بگوید كه جناب حجة الاسلام شما شراب میل نفرمایید اینكه طبعاً معنی ندارد. یا مثلًا امور قبیحه و اینها كه طبعاً انجام نمی‌شود. امور مستحب هم تا حدودی رعایت می‌شود. این مسئله كه صحبت می‌شود ما از این مطالب در زمان مرحوم آقا خیلی می‌دیدیم كه وقتی صحبت می‌كردند دقیقاً می‌زدند به هدف، و همان چیزی كه در خاطر خطور می‌كند و تعلق نفس ایجاد كرده است ایشان همان را مطرح می‌كردند. حالا بعضی‌ها می‌فهمیدند و رد می‌شدند و شتر دیدی ندیدی مسئله را برخورد می‌كردند، بعضی‌ها نه، می‌گرفتند و رِند بودند و عمل می‌كردند و به نتیجه می‌رسیدند. حالا این دیگر به خود كیفیت برخورد افراد در این مسئله برمی‌گردد.

 ایشان فرمودند: اتفاقاً من روی این نكته توجه دارم. ایشان نمی‌گفتند در مسائل سیاسی دخالت بكنید یا نكنید. این یك مسئله دیگری است كه بنده در طول مباحث سیاسی گذشته به نظرم آن نظر مرحوم آقا را در این مطالب به عرض دوستان و رفقا رساندم و دیگر تكرارش ضرورتی ندارد ولی به‌طوركلی منظور آقا در این مسئله این است كه شاگرد، چون و چرا در مسائلی كه به او مطرح می‌شود نباید داشته باشد، این است؛ انجام بده، انجام بده. نده انجام نده، ولو تمام دنیا بیایند و بگویند كه وظیفه شرعی شما این است. وقتی یك نفر استاد را به عنوان استاد كامل و ولی مشرف بر مسائل بداند، دیگر حَسن و تقی و زید و خالد و بكر و اینها نباید هیچ‌گونه اثری در وجود او و در اعمال و افكار و در كیفیت بینش او داشته باشند. و ما دیدیم و تجربه كردیم و ضرر آنهایی كه برخلاف دستور مرحوم آقا عمل كردند با چشم خودمان مشاهده كردیم و بیچارگی و بدبختی آنها را با وجود خودمان لمس كردیم كه چطور باختند و مسئله را از دست دادند و آن درّ ثمینی را كه خداوند نصیب آنها كرده بود با این مخالفت‌ها هَباءً مَنْثُوراً به باد هوا دادند! اینها مسئله است.

 ولی خدا كه با كسی غرض ندارد. نیا آقا جان! لذا آن آقا هم رفت! خوش آمدی! هزار تا مثل تو هم آمدند و رفتند! مسئله‌ای تغییر نكرد و ضرری متوجه ایشان نشده. ضرر متوجه كی شد؟ الان كه این شخص در آن طرف قضیه است الان دارد توی سرش می‌زند ها! آن‌موقع این‌طور نبود قضیه! الان دارد می‌بیند چه كلاهی سرش رفته است. الان آقا را دارد آنجا می‌بیند البته از دور أُولئِكَ يُنادَوْنَ مِنْ مَكانٍ بَعِيدٍ فصلت، ٤٤ از دور دارد آقا را می‌بیند وضع خودش را هم می‌بیند!

 خب مسكین! این شخصی كه این حرف را می‌زند به مقتضای قاعده عقلیه، تو در آنجا می‌بایستی كه یك محاسبه كنی؛ شما خدمت ایشان به چه لحاظی رسیدی؟ اگر به لحاظ یك فرد متعارف رسیدی كه از این‌

 افراد متعارف هزارها وجود دارد، اگر به لحاظ یك فرد برتر رسیدی همین عقل تو و همین فهم تو حكم می‌كند بر اینكه این برتری در همه موارد باید لحاظ بشود و اینكه چیزی از او كم نمی‌شود و با كسی حسابی ندارد، با كسی مسئله‌ای ندارد، با كسی پدركشتگی ندارد، با كسی خرده حسابی ندارد. بفرمایید آقا، عمل بكنید، كردید. نمی‌كنید هم نكنید. بقول مرحوم آقا می‌فرمودند: مقام عزّ پروردگار را در وجود اولیاء خدا بیابید، عزیز.

 ما این مسئله را احساس می‌كردیم؛ وقتی خدمت مرحوم آقای حدّاد می‌رسیدیم یا خدمت مرحوم آقا كه می‌رسیدیم آن‌قدر آنها را در عزّت می‌دیدیم، آن‌قدر در مراتب بالا می‌دیدیم كه واقعاً شرمنده بودیم و از خجالت آب می‌شدیم. چطور اینها می‌آیند با ما حرف می‌زنند. این كسی كه اصلًا تمام دنیا را به یك مویی از بدنش معاوضه نمی‌كند؛ تمام دنیا و مافیها را! این حالتی كه عرض می‌كنم حالتی بود كه احساس می‌كردیم ها. حالا امروز در ضمن مسائل شاید به این مطالب اشاراتی یا مثلًا بیش از اشاراتی هم داشته باشیم برای اینكه بالاخره مطلب را در این زمینه دیگر تمام كنیم و از این فقره حضرت بگذریم.

 واقعاً این مطلب را ما احساس می‌كردیم كه اگر یك شخص در دنیا باشد، نه توجهی به دنیا داشته باشد، نه توجهی به این مریدها داشته باشد، نه توجهی به این اقبال و اقدام مردم داشته باشد، اگر یكی باشد آن هم پدر ماست. این را ما می‌دیدیم احساس می‌كردیم. ما همه‌جا رفتیم رفقا! به همه‌جا سر زدیم این را كه می‌گویم خدمتتان این‌طور نیست كه تصور بشود كه حالا ما فقط چشممان باز شد فقط پدرمان را دیدیم! نه! رفتیم، سر زدیم و صحبت كردیم، هزار تا دیگران را تست كردیم، چه كردیم. الان هم كه خیلی از اینها از دنیا رفتند و دیگر صحبت راجع به اینها دیگر فایده‌ای ندارد. چه نتیجه‌ای دارد؟ حالا، اینها این‌طور بودند و یا نبودند بالاخره از دنیا رفتند و خودشان می‌دانند و خدای خودشان. ما باید ببینیم تكلیف ما چیست؟

 واقعاً من این مطلب را احساس می‌كردم؛ این مقام عزّتی كه دارد، دنیا زیرورو بشود اصلًا و ابداً به اندازه سرسوزنی بر دامن كبریاییش ننشیند گرد، با توجه به این قضیه من می‌دیدم اینها می‌آیند با ما حرف می‌زنند، با دوستانشان صحبت می‌كنند، وقت می‌گذارند، از اوقاتشان می‌زنند، از راحتیشان می‌زنند، از اوقات فراغتشان می‌زنند، حرف می‌زنند، چه می‌كنند و چه می‌كنند. یكی از دوستان می‌گفت من وقتی‌كه می‌رفتم پیش مرحوم آقا، ایشان به من می‌گفتند: هر وقت خواستید بیایید به دیدن ما، می‌نشینیم صحبت می‌كنیم. وقتی‌كه ایشان می‌آمد مشهد شاید چند جلسه مرحوم آقا می‌نشستند صحبت می‌كردند. مطالب و مسائل مختلف، حالا نمی‌دانم تصور و قضیه بر چه بود. گرچه ایشان هم در همان موقع معترف بود بر اینكه بزرگواری و لطف ایشان اقتضای همچنین مطلبی را می‌كند، نه اینكه حالا قابل، یك قابلی باشد و آن‌چنان ارزشی داشته باشد امثال ما، كه اینها بیایند و از آن مقامشان تنازل كنند و بخواهند فرصت خودشان را برای یك همچنین قابل‌هایی قرار بدهند در عین حال مطلب آن‌طوری كه بود مورد توجه قرار نمی‌گرفت، با مسائل سرسری برخورد می‌شد! باز ایشان توجه نمی‌كردند، اعتنا نمی‌كردند. هر وقت خواستید بیایید. در نهایت امر می‌دانید مرحوم آقا به او چه فرمودند؟ گفتند: آقای فلان! اگر شما مرا قبول نكنید فقط دیگر باید سراغ امام زمان بروید. یعنی دیگر

 كسی وجود ندارد این دیگر نهایت حرفی كه ... الان آن شخص می‌گوید ما چه خسارتی كردیم الان كه دیگر وجود ندارد. الان كه دیگر این قضیه .... می‌گوید ما چه خسارتی كردیم!

 حالا شما سراغ امام زمان بروید مگر دستت به دست امام زمان می‌رسد؟ برو بردار و بیاور! برو بردار و بیار امام زمان را! برو پیش امام زمان، كجا؟ امام زمان كه دیگر وقتش این نیست كه بیاید یك روز پیش من بنشیند و یك روز پیش شما بنشیند! امام زمان راه قرار داده، مسیر قرار داده؛ از این مسیر حركت كنید من با شما هستم.

 چندی پیش یكی از دوستان آمده بود و به من این‌طور مطرح می‌كرد كه: آقا نظر من بر این است كه در این زمان غیر از اینكه ما با امام زمان مستقیماً در ارتباط باشیم راه به سوی خدا وجود ندارد! گفتم: بله، بنده هم نظرم موافق است. بعد گفتم: حالا چطور می‌خواهی امام زمان را ... گفت: باید ما بیاییم امام زمان بنشیند اینجا، ما هم در كنارش بنشینیم از او سوال كنیم و او هم پاسخ بدهد. گفتم: هر وقت امام زمان را دیدی یك وقت ملاقات هم برای من بگیر از او، نیم ساعتی هم بنده كار دارم! حالا برو بگیر دیگر، برو امام زمان را پیدا كن!

 گفتم: این امام زمان كه این جوری بیاید بنده دو قِران قبولش ندارم، دوزار قبول ندارم. من امام زمانی را قبول دارم كه قبل از اینكه فكر و خطوری به ذهن من بیاید از نفس او گذشته. این امام زمان را بنده قبول دارم. اما این امام زمان دو زاری است، این امام زمان تخیلی است، این امام زمان تصوری است. این امام زمانی است كه در نفس، با آن امام زمان عشق بازی می‌كنی نه امام زمان حقیقی!

 امام زمانی را بنده قبول دارم كه قبل از اینكه بیایم اینجا روی این منبر بنشینم و برای رفقا و دوستان صحبت كنم و تصدیعِ وقت كنم؛ قبل از اینكه حرف بزنم، تمام مطالبی را كه می‌خواهم بگویم و گفتم از اول تا آخر، او در نفسش موجود بوده، اصلش. كپی‌اش را من الان دارم برای شما می‌گویم. این را كه من الان دارم برای شما می‌گویم زیراكس آن چیزی است كه در نفس امام زمان است. نه اینكه امام زمان فقط می‌داند. می‌داند چیه؟! دانستن كه برای این بچه‌هاست، این بچه مكتبی‌ها می‌دانند من چه می‌خواهم بگویم. این را افرادی كه ابتدای كارند می‌دانند.

 بارها شده من آمدم در جلسات متعدد چه اینجا چه در جای دیگر صحبت كردم قبل از اینكه حرف بزنم یكی آمده، دو تا، سه تا، ده تا كه آقا شما می‌خواهید امروز اینها را بگویید! همه را دقیقاً از اول تا آخر گفته. اینها بفرمایید! حالا اینها امام زمانند؟ نه آقا! خدا نوری بدهد، باطنی بدهد، نفسی بدهد به كسی، اطلاع پیدا می‌كند. اینكه هنر نیست.

 آن امام زمان، این نیست كه بداند! امام زمان ما تمام مطالب و تمام امور و تمام جریانات را در اصل، مجری است؛ یعنی به دست اوست. این امام زمان از حال شما خبر ندارد؟ حتماً امام زمان باید بیاید توی‌

 خانه‌تان، و در كنارش بنشینید؟ این امام زمان است؟ اینكه امام زمان نشد این شد مثل یكی از افراد دیگر. خود حضرت راه را این قسم بیان كردند. در كدام روایت از روایات ما سراغ داریم كه گفتند یك فرد برای رسیدن به معرفت خدا باید امام زمانش را ظاهراً ببیند؟ كدام روایت است؟ كدام كلام از كلمات بزرگان اشاره به این مطلب دارد كه راه به سوی خدا بسته است مگر اینكه انسان با ولی مطلقِ او، امام معصوم علیه السّلام، ارتباط بدنی و ظاهری داشته باشد؟!

 كلامی را كه مرحوم شیخ حسنعلی اصفهانی فرمودند كه در این زمان راه بسته است و در مقفّل است اما فرق است بین اینكه انسان پشت در بایستد و در كنار در، منزل خودش را قرار بدهد تا اینكه در خیابان حركت بكند و به راه خودش برود.[[1]](#footnote-1) این كلام غلط است صحیح نیست.

 امام زمان علیه السّلام غیبت و حضور ندارد. امام زمان با وجود تك‌تك ما الان در این مجلس حضور دارد، در كنار تك‌تك شما امام زمان الان حضور دارد، این امام زمان واقعی است. اولیاء خدا و عرفای الهی نسبت به مقام ولایت كبری این نظریه را دارند؛ یك روز یادم است در خدمت مرحوم آقای حدّاد نشسته بودم یك شخصی از ایشان تقاضای ملاقات امام زمان را كرده بود. بنده هم آنجا نشسته بودم گوش می‌دادم ایشان رو كردند به او و فرمودند: اگر می‌خواهی به ملاقات حضرت برسی دستور این است: بیست روز به این مسئله عمل بكن روز بیست‌ویكم و یا در همان اوقات خدمت حضرت همین ظاهری! خدمت حضرت می‌رسی. ولی بعد این مطلب را فرمودند: شما دنبال امام زمانی بگرد كه الان با خودت است همین الان با خودت است، ولی تو از او مهجوری! آن مهجور نیست. دنبال امام زمانی بگرد كه آن امام زمان در قلبت باشد.

 حالا آمدی امام زمان را هم دیدی و به این مسائل هم عمل كردی. الان فرض می‌كنیم كه یكی از افراد این مجلس امام علیه السّلام است چه نفعی برای من دارد؟ یكی از این افراد این مجلس حضرت بقیة اللَه ارواحنا فداه است، چه نفعی دارد؟ یكی از افراد است دیگر، این همه مؤمنین در اینجا نشستند یكی از آنها حالا فرض كنید امام زمان باشد. تا وقتی معرفت من به آن حضرت همین معرفت ظاهری و معرفت شناسنامه‌ای است دیگر چه تأثیری دارد؟ چه در خدمت حضرت باشم یا نباشم؟ جمال حضرت را ببینیم. بسیار خب، چه حضرت را ببینم چه عكسش را ببینم چه تفاوتی برای من دارد؟ لذا فرمودند بهتر است شما به جای این دستور دنبال این باشید كه امام زمان را در قلب خودت پیدا كنی. این مطلب مطلب عرفاست، این مطلب مطلب اولیاست.

 لذا ما در تمام مدت عمر یك بار نه از مرحوم والد نه از اساتید والد، نشنیدیم راجع به دیدن ظاهری امام زمان در مجلسشان صحبت داشته باشند. امام زمان این روز ظهور می‌كند، ما نشنیدیم. فردا ظهور می‌كند در سنه هزار و چهارصد و شانزده هجری قمری ظهور می‌كند كه نشد! الان هزار چهارصد و بیست و چهار،

 هشت سال گذشته حضرت تأخیر كرده است! ندیدیم. فلانی این حرف را زده ما ندیدیم. برای رسیدن به امام زمان این كار را باید كرد ندیدیم. ابدا ندیدیم.

 درحالی‌كه خود ایشان می‌فرمودند: نسبت ولی خدا با امام زمان مانند نسبت پدر خانواده است كه در خود منزل، افراد خانواده را می‌پاید. این نسبت است. حالا متوجه شدید؟! این شخصی كه خودش در یك همچنین مقامی است افرادش را به این مقام دعوت می‌كند. این است مطلب.

 همین دیروز یكی از دوستان می‌گفت من این مطلب را از مرحوم آقا هم شنیده بودم از افرادی بود كه خدمت مرحوم آقا زیاد رسید. یك روز راجع به این مسئله شیخیه كه می‌گفتند راه وصول به پروردگار فقط برای ائمّه علیهم السّلام ممكن است و افراد عادی نمی‌توانند به این مطالب دسترسی پیدا كنند و انسان هم نمی‌تواند به مقام امام دسترسی پیدا كند. مقام امام یك مقام مافوق بشری است و بشر به هر مرتبه‌ای كه برسد از نقطه نظر معرفت، محدود است و محدودیتِ سِعی و ظرفیتی دارد، لذا نمی‌تواند به ولایت امام علیه السّلام وارد بشود و به آن حریم آشنا بشود و اطلاع پیدا كند. این نظر شیخیه و اینهاست.

 مرحوم آقا در ردّ این مطلب و همین‌طور افرادی كه در این زمینه فعلًا حتی بحث‌هایی دارند و مجالسی دارند می‌فرمودند: آقا! امیرالمؤمنین علیه السّلام نیامده است كه ما را به دنبال خود داشته باشد بدون اینكه در آن مرتبه‌ای كه خودش هست. آن دیگر امیرالمؤمنین نیست. ایشان می‌فرمودند: امیرالمؤمنین آمده است ما را همان جایی ببرد كه خودش هست و در هر مرتبه‌ای ما را قرار بدهد كه خودش در آن مرتبه وجود دارد.

 ببینید چه حرفی است. اصلًا باور كردنی نیست! این امیرالمؤمنین است با آن ید و بیضاء این صاحب مقام ولایت مطلقه این كذا، این كذا. این مطالبی را كه شنیدیم بعضی از آنها را تازه و بسیاری از آن مطالب ...

 آقا این مطالبی كه در زیارت جامعه كبیره است این مطالب را بسیاری از بزرگان نفهمیدند و در زیارت جامعه تشكیك كردند.! گفتند اینها اختصاص به پروردگار دارد. ببینید، كوته‌فكری و تنگ‌نظری و عدم درك واقعیت به چه مرتبه است كه امام علیه السّلام نمی‌تواند خودش را برای اینها بیان كند، تازه بعضی از خودش را.

 خدمت امام هادی علیه السّلام می‌رسد و عرض می‌كند كه: یابن رسول اللَه یك دعایی به من تعلیم كنید كه در همه اماكن مشرفه از ائمه معصومین این دعا را بخوانم. حضرت هادی علیه السّلام این زیارت جامعه كبیره را به او تعلیم می‌كنند.

 در میان ائمّه امام هادی علیه السّلام در زیارات و اینها از بقیه ائمّه اتفاقاً بیشتر مطلب دارند. یعنی در معرفی مقام امامت، امام هادی از سایر ائمّه از این نقطه نظر بیشتر مطلب دارند تا بقیه ائمّه. بیشترِ زیارت‌هایی كه ما راجع به ائمّه علیهم السّلام داریم از حضرت هادی علیه السّلام روایت شده است و قرائنی هم در این‌

 مسئله هست. حتی آنهایی هم كه سند ندارد در خود مضامین یك نحوه‌ای دلالت دارد كه از حضرت هادی است. آن وقت این زیارت جامعه را افراد قبول ندارند. می‌گویند این غلو است در مقام امام. چرا غلو است؟ چون معرفت همین است اینها خیال می‌كنند امام علیه السّلام یك آدم ظاهری است كه در بعضی از اوقات كه خدا بخواهد اطلاعی بر پشت دیوار پیدا می‌كند. آقا یك جوكی هندی بیش از این اطلاع دارد، یك مرتاض هندی بیش از این كار انجام می‌دهد. این‌قدر ما باید نفهم باشیم تا مقام امام را به اندازه یك مرتاض هندی هم قبول نكنیم. خیلی عجیب است واقعاً! خیلی عجیب است! امام علیه السّلام مسئله ولایت او به این كیفیت است.

 مرحوم آقا می‌فرمودند كه امیرالمؤمنین علیه السّلام آمده است كه ما را در همان مرتبه‌ای كه خودش قرار دارد قرار بدهد. البته وسعت و سعه ظرفیت یك مطلب دیگری است. در آن مرتبه خود قرارگرفتن یك مطلب دیگری است. مثل اینكه افراد از نقطه نظر اكل و تناول طعام دارای سعه‌های مختلفی هستند؛ بچه این مقدار بیشتر نمی‌تواند غذا بخورد. افراد بزرگ بیشتر و همین‌طور هر شخصی. ولی غذایی كه داده می‌شود به همه افراد یك غذاست. حالا یكی ظرفیت بیشتری دارد بیشتر از آن می‌تواند استفاده كند یك كسی كمتر، نه اینكه غذا متفاوت باشد این‌طور نیست.

 ایشان می‌فرمودند: امام علیه السّلام ما را به همان مرتبه‌ای می‌برد و از همان نعمتی می‌چشاند كه خودش او را چشیده است. منتها امام بیشتر می‌چشد افراد دیگر كمتر می‌چشند. یك مسئله‌ای است كه در خود امام با پیغمبر هم تفاوت می‌كند. سعه ظرفیت پیغمبر بیشتر از ائمّه است بیشتر از امیرالمؤمنین است. امیرالمؤمنین سعه و ظرفیتشان بیشتر از ابناء خودشان است. هركدام از ائمّه دارای سعه‌های مختلفی از این نقطه نظر هستند و دو امام یك سعه را ندارد. حتی خود ائمّه دارای اختلاف از این نقطه نظر هستند ولی همه اینها در مرتبه ولایتند. یعنی كل عالم وجود از نفس امام علیه السّلام تراوش می‌كند، بقاء و هستی.

 می‌دانید می‌خواهم چه عرض كنم؟ رسیدید به مطلبی كه می‌خواهم عرض كنم یا نه؟ یك وقتی شما یك وسیله‌ای را می‌سازید فرض كنید یك ماشینی را كارخانه می‌سازد و بعد برای نگهداری آن یك راننده‌ای را تعیین می‌كند كه به این ماشین برسد و آن را حركت بدهد. یك وقت مسئله این است. ما می‌گوییم امام زمان علیه‌السّلام گرداننده عالم است؛ یعنی خدای متعال این عالم را خلق كرده، كرات، آسمان‌ها، زمین، كهكشان‌ها، عالم ماده، عوالم ملكوت، هر مقدار كه حالا ما راجع به این قضیه بالا برویم بالاخره این عوالم خلق شدند، یك مدیر برای خلق همه اینها گذاشته است. اسمش هم امام زمان است. یك وقت ما این‌طور نظریه داریم، این را هم حتی به این اندازه هم خیلی‌ها قبول ندارند! یعنی خیلی‌ها این مطلب را قبول ندارند!

 یك وقت نه، این امام زمان را ما قبول نداریم. امام زمانی را قبول داریم كه تمام آنچه كه در عالم وجود است به وجود امام زمان قائم است. این امام، امام زمان است. یعنی از عوالم ملكوت و عوالم ملك، عوالم دنیا، تمام اینها حكم مخلوق امام را دارد. امام علیه السّلام در هر لحظه‌ای این عوالم را خلق می‌كند. الان امام زمان‌

 مرا خلق كرده این خلق را هی استمرار می‌دهد. شما را خلق كرده و استمرار می‌دهد. یك لحظه دست از این خلقش بردارد ما عدم هستیم. این را می‌گویند ولایت، ولایت مطلقه.

 حالا این امام زمان از ما غافل است؟ این امام زمان ما را یادش رفته است؟ ما باید برای رسیدن به خدا امام زمان را بیاوریم توی خانه‌مان، از او دستور بگیریم؟ اگر این است این یك راه دیگری است ما نمی‌دانیم! ما بلد نیستیم. آنچه را كه به ما یاد دادند و به مقتضای ادّله و براهین بر آن مسئله پافشاری شده امام زمانی است كه تمام وجود ما در اختیار اوست همان‌طوری كه الان شما كف دست خودتان را می‌بینید. این جوری است قضیه.

 خدای متعال برای تمام اعمال و كردار ما میزان قرار داده است. این میزان عبارت است از متابعت از حق. بعضی از این مطالب را عقل و ذهن ما درك می‌كند به دنبال آن می‌رود. بعضی از این مسائل را درك نمی‌كند و نیاز به استاد و راهنما دارد، میزان می‌شود راهنما و آن مبانی و از آن دستوراتی كه در آنجا هست.

 شما هرچه عقل داشته باشید عقل همه دنیا را الان یك جا بدهند به یكی از شما، تمام عقل دنیا، هر شخص در هرجا به هر میزان از فكر، استعداد، قوت، حدّت، ذُكاء، ذهن هرچه دارد جمع كنند همه مردم عقلشان را بدهند به یك نفر بقیه بشوند دیوانه حالا [عقلشان را] نداده‌اند دیوانه‌اند. حالا می‌بینید دیگر دنیا چه خبر است! همه را بیاورند بدهند به یك نفر، بعد از اینكه دادند آیا آن شخص می‌تواند ببیند پشت دیوار چه هست؟ نه. می‌تواند ببیند؟ آیا با آن عقلش می‌تواند پشت این دیوار را ببیند؟ الان پشت این دیوار ما كه نمی‌توانیم ببینیم. این دیوار الان گچ است و آهن و این چیزهاست؛ پشت این دیوار، الان كسی می‌تواند با این عقلش ببیند چیست؟ نه. چرا؟ چون عقل كه تشخیص نمی‌دهد، پشت دیوار چیست. دیوار یك وسیله مادی است. برای دیدن این دیوار یا شما باید از این منزل بروید بیرون، با چشمتان ببینید پشت دیوار چیست. یا یك دستگاه مادی، فیزیكی درست كنید كه او بتواند، حالا با اشعه یا هرچه، این پشت دیوار را برای شما مشخص كند. عقل نمی‌تواند ولو عقل همه دنیا جمع بشوند نمی‌تواند تشخیص بدهد. این احتیاج به چی دارد؟ احتیاج به میزان دارد، میزان در اینجا عقل نیست میزان در اینجا بَصَر است. میزان در اینجا رؤیت است.

 همان‌طوری كه در مسائل مادی موازین ما با مسائل معنوی تفاوت می‌كند، در مسائل معنوی مصالح ما و مفاسد ما، منافع ما و مضار ما، ما نمی‌توانیم با این عقل خود آن مصالح را تشخیص بدهیم. امروز یك كاری می‌كنیم فردا می‌گوییم ای داد اشتباه بود. امروز یك عملی را انجام نمی‌دهیم فردا می‌گوییم چرا ما انجام ندادیم. امروز دست به یك اقدامی می‌زنیم فردا متوجه می‌شویم این قضیه است.

 خدای متعال برای این مطلب میزان قرار داده است آن میزان را باید جستجو كنیم كجاست؟ آن میزان را باید پیدا بكنیم. در تمام مسائل این میزان وجود دارد. مسائل شخصی و مسائل اجتماعی این میزان وجود دارد. این بنا، بنای اسلام است؛ چون بنای اسلام فقط بر صرف اداره اجتماع نیست، بنای اسلام فقط بر صرف‌

 دموكراسی كه امروزه می‌گویند نیست. دموكراسی در بنای اسلام یكی از شعب احكام اسلامی است. بله، آن دموكراسی واقعی نه آنچه را كه مطرح است آن دموكراسی و عدالت اجتماعی واقعی چیزی جز احكام اسلام نیست. عدالتی كه هیچ فرد از افراد جامعه نتواند ضرری به هم‌نوع خود در هیچ مرتبه از مراتب كمالی برساند توجه كنید به این قید در هیچ مرتبه از مراتب كمالی نتواند ضرر برساند و خود او برای رسیدن به مراتب كمالی هیچ مانعی در سر راه خود مشاهده نكند، این عدالت، می‌شود همین میزان، این دموكراسی اسلامی است. راجع به این قضیه هم كه قبلًا خیلی مفصل بحث شد. حالا این مسئله در تحت اشراف و نظارت دستورات الهی تحقق پیدا می‌كند.

 بنابراین تدبیرِ در مسائل، ضروری‌ترین مسئله‌ای است كه در اسلام به آن تأكید شده. حالا چطور امام صادق علیه السّلام می‌فرماید: ولا يدَبِّرُ العبد لنفسه تدبيرا؛ مرد تدبیری را در امور خودش انجام ندهد. چطور ممكن یك همچنین قضیه‌ای باشد؟ راجع به این مسئله صحبت شد و حالا ما این كلام امام صادق علیه السّلام را دیگر در امروز می‌خواهیم جمع كنیم.

 شكّی نیست در تمام مطالب همان‌طوری كه نظام عالم تكوین براساس تدبیر است و همین‌طور نظام عالم تشریع براساس تدبیر و تنظیم است كه آیه شریفه می‌فرماید وَ لَوْ كانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَه لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلافاً كَثِيراً النساء، ٨٢ كه اگر این كتاب الهی غیر از جانب پروردگار نازل می‌شد در آن اختلاف می‌دیدند. یك شخصی كه می‌خواهد یك چیزی را بنویسد و هزاران دستور و مطالب و قصص و حكایات و پند و اندرز و رهنمود در او بیاورد، قطعاً این مطالب با همدیگر تعارض پیدا می‌كنند. آن‌وقت در كتاب الهی شما یك مورد تعارض مشاهده نمی‌كنید. همین‌طور در كل عالم تكوین كه‌ لَوْ كانَ فِيهِما آلِهَةٌ إِلَّا اللَه لَفَسَدَتا الانبیاء، ٢٢ كه تضارب در اوامر و نواهی آلِهه، موجب تضارب در عالم معلولات و بالنتیجه فساد در عالم هست. این قضیه آیا می‌شود كه در عالم تشریع وجود نداشته باشد؟

 پس بنابراین در تمام احكام تشریعی ما این مسئله تدبیر و تنظیم در امور به نهایت درجه دقت، باید وجود داشته باشد. و بهترین فرد به قول مرحوم والد ما و همین‌طور بقیه عرفا مثل مرحوم قاضی كه از ایشان هم شنیدند آن شخصی است كه بتواند امور خود را بهتر تنظیم كند، بتواند از امور خود و از اوقات خود بهتر استفاده كند، این فرد، فرد موفّقی خواهد بود.

 افرادی كه وقت خود را به بطالت می‌گذرانند، افرادی كه وقت خود را به مسائل لهو و لعب می‌گذرانند، افرادی كه فرصت‌های خود را از دست می‌دهند، این مسئله در نفس آنها مؤثّر خواهد شد و آنها راه به مطلوب نخواهند برد. این مطلب و روش و دَیدَن بزرگان و اولیاء دین است.

 روی این جهت، این كلام امام صادق چه مسئله‌ای پیدا می‌كند؟ عبد در مقام عبودیت باید ببینیم چه حالتی دارد؟ یك عبد وقتی‌كه امام علیه السّلام می‌فرمایند مقام عبودیت این است، مقام بندگی این است؛ این عبد در هر قدمی كه می‌خواهد بردارد و در هر اقدامی كه می‌خواهد بكند طبعاً نمی‌تواند از دایره عبودیت‌

 خارج بشود. انسان می‌خواهد برود مغازه را باز كند، می‌خواهد برود دفتر را باز كند، از منزل می‌آید بیرون و می‌خواهد برود به كار خودش، به اداره خودش، به مطب خودش، به مكتب خودش، به حجره خودش، به دفتر خودش، به مدرسه خودش، می‌خواهد حركت بكند، چه نیتی در دل دارد؟ افراد عادی نیتشان این است ما می‌رویم این كار را انجام می‌دهیم این مقدار استفاده كنیم این مقدار بهره ببریم، این مقدار اندوخته پیدا كنیم. حالا آن افرادی كه در طلب تحصیل هستند: می‌رویم درس بخوانیم در آینده این‌طور بشویم، این مقام را پیدا كنیم به این مسائل برسیم، به این منافع برسیم. آنچه محرّكِ ابتدایی برای انسان است در خروج از منزل و رفتن به دنبال اشتغالات شخصی، عبارت است از همین نیت‌هایی كه طبعاً در درون افراد می‌گذرد.

 تابه‌حال هیچ‌وقت شده كه انسان از منزل خود كه خارج می‌شود نیتش این باشد الان خدا به من گفته این كار را انجام بده من می‌روم این كار را انجام می‌دهم از فردای خودم خبر ندارم. هیچ‌وقت شده این تفكر در ما باشد: من امروز می‌روم به مطب و برای ادای تكلیف و برای دستور پروردگار نسبت به مداوای مرضا مطب را باز می‌كنم! من امروز می‌روم به مدرسه و چون خدا بر من تكلیف كرده است كه درس بخوانم امروز می‌روم درس بخوانم! من امروز می‌روم به دفتر به مغازه و به حجره چون خداوند مرا مكلّف كرده است بر اینكه شاغل باشم. می‌روم و به این شغلم می‌پردازم. حالا سود می‌كنم یا سود نمی‌كنم آن یك مطلب دیگری است. یعنی اگر قبل از اینكه این در را باز كند و از منزل خارج بشود هاتف غیبی در گوش او ندا كند آقا امروز شما استفاده نمی‌كنید آیا باز از منزل خارج می‌شود یا نمی‌شود؟ اگر خارج شد، عبد است. اگر خارج نشد نه، حالا كه استفاده نمی‌كنیم بلند بشویم برویم در منزل بهتر بگذرانیم. راحت باشیم خوش باشیم چرا برویم زحمت بكشیم؟ چرا برویم با مردم سروكله بزنیم؟ اگر برگشت عبد نیست.

 امام علیه السّلام این را می‌خواهند بفرمایند كه انسان در مقام عمل و در مقام اشتغال باید فقط نیتش تكلیف باشد. و این آسان نیست ها! خیلی‌ها می‌گویند، خیلی‌ها گفتند و خیلی‌ها در این قضیه مطرح كردند كه: باید ما به تكلیف برسیم و به مسائل دیگر كار نداریم. اما وقتی‌كه تكلیف تغییر پیدا كرد همه ما متوجه خواهیم شد كه چه مسائلی به وجود خواهد آمد. آسمان را می‌خواهیم به زمین بكوبیم، ها چطور شد؟! آن فقط امیرالمؤمنین بود كه آمد ماه‌ها برای مردم صحبت كرد و مردم را حركت داد به شام، وقتی‌كه جریان به مسئله حكمیت رسید و عملًا به شكست امیرالمؤمنین انجامید، صاف برگشت كوفه سرجایش، و دوباره شروع كرد همان مسائل را انجام داد. او بود. آن امام حسن علیه السّلام بود كه با آن مقام امامت خودش ... البته این را كه خدمتتان می‌گویم من نمی‌گویم باید ما در این مقام تسلیم و در مقام عبودیت مانند امیرالمؤمنین مانند امام حسن بشویم! ان‌شاءاللَه با لطف و عنایت ائمّه و صاحب مقام ولایت و نظر پروردگار به آنجا خواهیم رسید و عنایت امام علیه‌السّلام دست ما را خواهد گرفت. ولی حالا فعلًا، یك قدم را كه می‌توانیم برداریم یك مقدار را كه می‌توانیم حركت كنیم. آن مقام تسلیم امیرالمؤمنین را مگر ما در خواب ببینیم اما به مقدار خود و به آن‌

 كیفیت و ظرفیت و سعه خود اقدام كنیم، همین‌طور ننشینیم، به وضع خودمان حركتی بدهیم، به موقعیت خودمان حركت بدهیم. مقام عبودیت یعنی این.

 یك مثال می‌زنم از زندگانی مرحوم آقا؛ چون می‌دانم رفقا بیشتر تو این مسائل هستند كه ما از مرحوم آقا بگوییم. گاهی اوقات به ما اعتراضاتی می‌شود كه شما در صحبت گاهی اوقات مطلب را كِش می‌دهید و ما از والدتان، از بزرگان و اینها هم می‌خواهیم مطالبی بشنویم. من یك قضیه از زندگانی مرحوم آقا نقل می‌كنم تا این كلام امام صادق برای دوستان تجسّم عینی پیدا بكند.

 وقتی‌كه مرحوم پدر ما می‌خواستند برای نجف حركت كنند وقتی‌كه اثاثیه را داشتند می‌پیچیدند بعضی از آشنایان می‌گفتند آسید محمدحسین این‌طور دارد اثاثیه را می‌پیچید كأنّ دیگر قصد ندارد به ایران برگردد، به این كیفیت. مرحوم والد گفتند كه: مگر بنا بود من دیگر به ایران برگردم؟ البته در این مسئله خود آن علاقه شدید و عجیب ایشان به نجف اشرف بود كه از همان جوانی قصد داشتند كه اقامت خودشان را در نجف انجام بدهند. ما هم خیلی علاقه داریم ان‌شاءاللَه امیدواریم خداوند عنایت كند قسمت همه رفقا كند كه به زیارت امیرالمؤمنین علیه السّلام برسند و با این مسائلی كه به وجود آمده ان‌شاءاللَه ختم به خیر بشود و دیگر از این زیارت‌های یك هفته‌ای و یك روز نجف و ... نه، برویم نجف و یك اربعین نجف بمانیم و یك اربعین كربلا بمانیم این‌طوری. هركه هم دلش می‌خواهد آنجا بماند و دیگر برنگردد. امیرالمؤمنین هیچ بخیل نیست و مقدم زائرین خودش را هم خیلی گرامی و محترم می‌شمارد درصورتی‌كه البته با تكلیف و با آن مصلحت منطبق باشد ها! این اگر را بگذاریم. چون گاهگاهی ما از این حرف‌ها می‌زنیم بعضی از رفقا ناراحت می‌شوند. ما یك اگری آخر می‌گذاریم، می‌گویند خب الحمداللَه، دیگر شما به عنوان مطلق بیان نكردید. علی‌كل‌حال، ما هم خیلی دلمان می‌خواهد كه خداوند قسمت كند و وطن و سكنای ما را در همان ارض مقدس و ملائك پاسبان مقام وَلوَی و عَلوی قرار بدهد ان‌شاءاللَه. علی‌كل‌حال امیدواریم كه این اوضاع و این مسائلی كه به وجود آمده اینها تمام به نفع اسلام و به نفع تشیع و به نفع دوستان و محبّان اهل بیت علیهم السّلام ختم پیدا كند.

 ایشان می‌گفتند كه من این جواب را دادم. و طرف دیگر اینكه به واسطه مسائلی كه بعد از فوت مرحوم والدشان اتفاق افتاده بود دیگر قصد اقامت در ایران را نداشتند و آن پرونده هم كه بسیار پرونده سیاهی بود و به قول خودشان می‌گفتند: ما دیگر آن پرونده را بستیم و دیگر باز نمی‌كنیم. لهذا دیگر اصلًا هجرت كردند برای نجف و به قول خودشان می‌فرمودند كه: اگر من یك وقت، یك خبری، شخصی، حتی خواب آمدن به ایران را اگر ما می‌دیدیم تا یك هفته مضطرب بودیم.[[2]](#footnote-2) به این نحو تعلّق عجیب به آن ارض و به آن سرزمین و به آن عتبه پیدا كرده بودند.

 تا اینكه بالاخره بعد از گذشت هفت سال، به دستور مستقیم استادشان مرحوم آقای حدّاد مراجعت می‌كنند به ایران و مشغول به اداره مسجد می‌شوند و در این اداره مسجد خدا می‌داند نمی‌دانم من روزی برای رفقا این مطالب را گفته بودم یا نه با چه مشكلاتی دست به گریبان می‌شوند؛ هم نسبت به اداره مسجد، هم نسبت به تنظیف مسجد، هم نسبت به امور تبلیغی مسجد. مخالفت‌هایی كه می‌شود، كارشكنی‌هایی كه برای ایشان متصدیان مسجد می‌كنند و سنگ اندازی‌هایی كه می‌كنند برای ایشان. یك وقت ایشان داشتند برای یكی از آشنایان مطرح می‌كردند كه: من در ارتباط با این مسجد مسائلی دارم كه غیر از خدا كسی نمی‌داند و تابه‌حال به كسی نگفتم.

 مشقاتی كه ایشان در این رفتن به مسجد تحمّل می‌كردند؛ بارها می‌شد ایشان پول تو جیبی نداشتند كه كرایه تاكسی بدهند، و از منزل ما كه تقریباً آن منزل قدیم كه خیابان آهنگ طهران است از آنجا تا مسجد قائم كه خیابان سعدی شمالی است شاید قریب یك فرسخ شاید پنج كیلومتر این مقدار فاصله باشد در زمستانی كه یك متر برف بود، ظهر پیاده می‌رفتند مسجد و برمی‌گشتند و شب پیاده می‌رفتند در آن برف‌ها و برمی‌گشتند و خاطراتی در طول این مسیر نقل می‌كردند. بعد به واسطه رماتیسمی كه داشتند شب تا صبح آن موقع كرسی بود در آن موقع كرسی از ذغال و از این خاكِ ذغال بود بعد تبدیل به وسایل برقی شد حالا هم گاز آمده و كرسی دیگر نیست. ولی خیلی خوب است من هم خیلی دوست دارم كرسی را، برای تنبلی خیلی خوبه انسان برود دیگر در نمی‌آید! ایشان شب تا صبح از شدّتِ درد، پایشان را می‌گفتند: من می‌گذاشتم روی منقل كه این یك قدری التیام پیدا كند، فردا دوباره این قضیه تكرار می‌شد.

 به این نحو ایشان مسجد می‌رفتند و خون‌دل هایی كه خورده بودند راجع به عمران این مسجد، راجع به تبلیغات این مسجد، راجع به مسائل، مخالفت‌هایی كه می‌كردند. واعظ دعوت می‌كردند متصدّیان مخالفت می‌كردند، پول نمی‌دادند، كم می‌دادند. گدابازی در می‌آوردند. خدا می‌داند چه خون‌دلی به دل این پدر ما كردند. واعظ از خودشان دعوت می‌كردند واعظ فاسد دعوت می‌كردند بدون اجازه پدر ما، آن‌وقت وقتی‌كه ایشان از مجلس بلند می‌شد و می‌آمد بیرون، تازه اعتراض می‌كردند چرا جلوی واعظ ما ننشستی؟! واعظ معلوم‌الحال دعوت می‌كردند. با این وضع ایشان كه البته مقداری از اینها را من الان گفتم، ایشان نگفتند، در آن كتابی كه نقل كردند مقداریش را ایشان فرمودند با این وضع ایشان این مسجد را بیست و یكی دو سال گرداندند.

 شب‌های سه‌شنبه تفسیر می‌گفتند، روزهای جمعه جلسه داشتند، هر شب تفسیر بود، در شب‌های سه‌شنبه یك جلسه‌ای بود و مسائل اخلاقی احادیث معراج را مطرح می‌كردند و متأسفانه مع‌الأسف كه خیلی موجب تأسف ماست اینكه در آن‌موقع این مطالب و صحبت‌های ایشان ضبط نشد. البته برخی از آنها را خود ایشان در كتاب‌های خودشان مسوّدتاً نوشته‌اند به عنوان نمونه اما حالا تا كی آنها به دست ما برسد خدا می‌داند.

 علی‌كل‌حال این نحوه ایشان بود. یعنی وقتی‌كه ایشان این مسجد را می‌گرداندند و اداره می‌كردند، سایر افراد را گمان بر این بود كه این مسجد انگار مانند ارث و مایملك شخصی یك شخصی است كه دارد این‌گونه از آن محافظت می‌كند، همان‌طوری كه در سایر جاها هم همین‌طور است. به این نحو و به این كیفیت ایشان این مسجد را اداره می‌كردند.

 من یك روز از ایشان سؤال كردم كه: آقا شما این مدتی كه در طهران بودید از وضعیت خودتان در طهران با وجود این مطالبی كه پیش می‌آمد راضی بودید یا نه؟ در تمام امور مسجد ایشان می‌بایست دخالت كنند؛ در فرش‌هایی كه انداخته می‌شود، در كیفیت تنظیف و شستن فرش‌ها كه باید هر چند مدتی اینها تنظیف بشود، در كیفیت مسائل مربوط به وضوخانه و امثال‌ذلك كه یك مرتبه دیگر اصلًا به‌طوركلی جریان به یك نحوی شد كه دیگر یك قدری آن متصدّیان به خود آمدند و آن وضع وضوخانه و این دستشویی‌ها را تغییر دادند و تجدید بنا كردند بعد این‌طرف و آن‌طرف می‌گفتند كه دستشویی مثل مسجد قائم باید باشد. راجع به كیفیت خدمه، راجع به كیفیت نظافت، راجع به نحوه اداره امور، راجع به نحوه پذیرایی، می‌گفتند كه باید پذیرایی منظم باشد محترم باشد، افرادی كه در مسجد شركت می‌كنند اینها همه محترم هستند و نباید مثل این‌طور از این نعلبكی‌هایی كه مرسوم است در هیئات و اینها پنجاه تا صد تا نعلبكی روی همدیگر می‌چینند و یك طرف نعلبكی و یك طرف استكان آن یكی هم قند می‌آورد این طور می‌گردانند و این‌طور صحیح نیست افراد محترم هستند. شما در منزل خودتان هم این‌طوری پذیرایی می‌كنید از آنهایی كه می‌آیند؟ باید همه سینی داشته باشد از این سینی‌های كوچك برای هر استكان و نعلبكی تهیه كرده بودند كه آن نعلبكی و مقدار قند جداگانه در آن سینی و در آنجا گذاشته بشود و سینی‌های بزرگ كه جلوی هر شخصی محترم یكی از آنها باشد.

 ببینید، شخص وقتی روی میزان حركت می‌كند تمام كارش هم روی میزان است. چایی دادنش هم روی حساب و میزان است. با افراد دیدید در هیئات چطور برخورد می‌كنند؟ اینها آمدند دیگر چایشان را بدهیم. یا موقع غذا دادن یكی یكدانه ظرف برمی‌دارند به هركه می‌دهند كه آقا همانجا! نه! در روز تاسوعا و عاشورا كه از مسجد هیئت می‌رفت و دسته سینه‌زنی می‌رفت و برمی‌گشتند، ایشان می‌گفتند باید سفره بیندازید همه سر سفره بنشینند. خدا می‌داند چه مسائلی را ایشان متحمّل شدند كه واقعاً عجیب است.

 یك سال به یاد دارم به‌واسطه اختلافی كه پیدا شده بود ایشان در روز تاسوعا و عاشورا در ظهر شركت نكردند البته گاهی از اوقات می‌نشستند از ایشان درخواست می‌كردند برای پذیرایی می‌نشستند و اغلب ما به منزل می‌آمدیم. یك‌سال یك مسئله اختلاف پیش آمده بود این متصدّیان مسجد غذا وقتی‌كه درست كرده بودند، در طبقه بالا زن‌ها آمده بودند، بچه‌ها آمده بودند، اینها در آن طبقه بالا به عزاداری نگاه می‌كردند. از دو ساعت قبل آمده بودند و بچه‌ها همین‌طور بالا بودند؛ بچه‌های شیرخوار و كوچك و بچه‌های چهارساله دخترهای دو سه ساله، آن بالا جمعیتی بود در آن طبقه بالا كه مشرف بر محیط مسجد بود. نمی‌دانم مسجد

 قائم را دیدید یا نه؟ آن اطراف یك سقفی است كه خانم‌ها در آنجا قرار دارند و محیط پایین محیط مردانه است. در روز عاشورا این بی‌انصاف‌ها آمده بودند می‌دانید چه كار كرده بودند؟ غذایی را كه درست كرده بودند آمدند به این افرادِ هیئت و دسته خودشان سینه‌زنی دادند و یك ظرف غذا برای بالا برای این زن‌ها، بچه‌ها، دخترهای كوچك كه داشتند پایین را نگاه می‌كردند و غذا می‌خوردند ندادند، و بعد تتمه غذا را برداشتند بردند به یك هیئت دیگر كه با همدیگر تبانی كرده بودند برای همین رسم و رسومات و زد و بست‌ها و این چیزهایی كه دارند، تتمه غذا را كه دو برابر آن مقداری بود كه طبقه بالا بودند به آن هیئت دادند!

 وقتی پدر ما این را شنیدند تا ده روز تب كردند. این مسائل را ما داشتیم و پدر ما داشتند. وقتی‌كه آمدند به ایشان گفتند: آقا جریان امروز این‌طور بوده تا ده روز ایشان تب كرده بودند و دیگر مسجد را ترك كرده بودند تا اینكه بالاخره رفته بودند. این عزاداری امام حسین است؟ این است؟ این عزاداری یزید است نه امام حسین! این عزاداری مال شمر است، مال یزید است، مال عمر است. آن‌وقت من از ایشان این سؤال را كردم: این نحوه‌ای كه شما به این دقت و به این مراقبت كه دارید انجام می‌دهید، آیا این با رضایت خودتان بود در طهران، با میل خودتان بود؟ ایشان فرمودند: فلانی من در تمام این مدت بیست و دو سالی كه در طهران بودم یك ساعت را به اختیار خودم نبودم. یك ساعت را به اختیار خودم نبودم.

 این طهرانی كه همه برای آن جان می‌دهند! از همه شهرستان‌ها می‌آیند طهران ها! درحالی‌كه افراد دیگر و مسائل دیگر و جریانات دیگر هم بودند و ما هم می‌دیدیم. چند مرتبه ایشان می‌فرمودند: در طول اقامتم در طهران هی از استادم اجازه خواستم كه ما را معاف كنید بابا نخواستیم! ما برگردیم به همان نجفِ خودمان. هی گفتند: بمان، بمان، بمان. بمان، به صلاح است. عبارت ایشان این بود یك روز استادم به من فرمودند: آسید محمدحسین می‌خواهی آن وعده الهی در دنیا تحقق پیدا بكند یا نه؟ اگر می‌خواهی تحقق پیدا كند بمان در طهران و صبر كن.

 آن وعده الهی چیست؟ ظهور حضرت است دیگر، می‌خواهی تحقق پیدا كند یا نه؟ ماندند و بعد می‌گفتند كه تمام این مدتی را كه من در طهران بودم در نیتم این بود یا به نجف برگردم و یا به مشهد؛ یا پیش این علی یا پیش آن علی. خداوند این علی را نصیب ما كرد و الحمدلله شاكر هستیم كه رفتیم و آمدیم. و در عتبه امام رضا علیه السّلام بار خودشان را انداختند و مورد عنایت و لطف حضرت هم واقع شدند.

 حالا جمع بین این دو مسئله، جمع بین این دو قضیه كه: چطور انسان به این نحو استحكامِ در امور داشته باشد، اتقانِ در امر داشته باشد كه حتی به زیردستی پذیرایی افرادی كه در مسجد می‌آیند نظر داشته باشد، از آن‌طرف یك ثانیه نمی‌خواهد در این مسجد حضور داشته باشد. این آن كلام امام صادق است؛ یعنی در مقام عبودیت انسان باید وظیفه خود را به نحو احسن انجام بدهد در مقام عبودیت. الان شما موظف هستید این مسجد را اداره كنید، اداره این محل ایمانی و اعتقادی به شما سپرده شده، این مكان عبادی اختیارش به شما

 سپرده شده، و شما باید این را اداره كنید. نباید بگویید من نمی‌خواهم در اینجا باشم نباید بگویید من كه میل ندارم، حالا كه میل ندارم. اینها اثر می‌گذارد در كیفیت كار انسان دیگر، آن نتیجه كار را خیلی پایین می‌آورد، آن راندمان كار را خیلی تنازل می‌دهد. یك كسی نسبت به یك كاری عشق و علاقه داشته باشد یا نداشته باشد بلكه تنفر هم داشته باشد تفاوت نمی‌كند؟ ایشان در ادای تكلیف نسبت به موقعیت فعلی به نحوی انجام می‌دادند كه همه می‌گفتند: این اصلًا عاشق این مسجد، عاشق این موقعیت است. به‌طوری كه وقتی از آنجا رفتند من از بزرگان از علماء طهران شنیدم: ایشان با یك همچنین موقعیتی در آن مسجد و این چنین مریدهایی چطور ترك كردند و مشهد رفتند؟ یعنی قابل قبول نبود كه یك شخصی یك همچنین مسجدی یك همچنین موقعیتی داشته باشد و این چنین وضعیتی، بعد یك مرتبه خداحافظ ما رفتیم.

 من دیدم ایشان دارند می‌گویند ما می‌خواهیم برویم مشهد، ولی من دیدم دارند ساكی كه می‌بندند ساك یك روزه و دو روزه نیست دارند كتاب می‌گذارند. گفتم آقا جان شما دارید چند روزه می‌روید؟ حالا ما ان‌شاءاللَه یك اربعین را می‌رویم تا بعد ببینیم چه می‌شود. بعد متوجه شدیم استادشان در آن سفر سوریه كه آخرین سفری بود كه با آقای حدّاد ملاقات كردند در زینبیه در حرم حضرت زینب سلام اللَه علیها آنجا به ایشان فرمودند: آسید محمدحسین دیگر شما باید مشهد بروید دیگر طهران جای شما نیست.

 یعنی بعد ما متوجه شدیم .. به ما می‌گفتند: حالا من یك چهل روزی می‌خواهم بروم تا بعد ببینم خدا چه برایمان تقدیر كرده. این را می‌گویند كسی‌كه به این روایت امام صادق عمل كرده. در عین تدبیر در همه مسائل، در عین حال از خودش تدبیری ندارد حالا آینده چه می‌شود، جای پا را سفت كنم برای آینده. نه! امروز مقام عبودیت اقتضا می‌كند اینجا باشی چشم. فردا اقتضاء می‌كند آقا برو به مشهد چشم. پس‌فردا اقتضا می‌كند آقا برو اصلًا جای دیگر چشم، تمام شد. در هرجا به نحو احسن در همان‌جا، اما دل به آنجا تعلّق ندارد. معنای كلام امام این است.

 مرحوم آشیخ محمدجواد انصاری چطور فردی بود؟ استاد مرحوم پدر ما بود. هر مسجدی كه در همدان مخروبه بود ایشان می‌رفتند به كمك دوستان خودشان تنظیم می‌كردند. مساجدی كه چند سانت خاك و غبار روی آنها نشسته بود اینها را تنظیم می‌كردند، تعمیری داشت تعمیر می‌كردند، اقامه نماز جماعت می‌كردند. وقتی یك شخصی پیدا می‌شد كه در اینجا اقامه جماعت می‌كرد به او واگذار می‌كردند و می‌رفتند یك جای دیگر. دوباره یك مسجد دیگر یك گوشه‌ای از همدان پیدا می‌كردند و مخروبه و متروكه است و نیاز به تعمیر دارد نیاز به اصلاح دارد آنجا می‌رفتند اقامه جماعت می‌كردند تا یك فردی پیدا می‌شد كه می‌دیدند شخصیتی است كه می‌تواند مسجد را اداره كند و افراد جمع شدند می‌گفتند: آقا این مسجد برای شما خداحافظ شما.

 این روش، روش بزرگان ما بوده، روش اولیای ما این‌طور بوده. حالا ما به جای این مسئله هی می‌آییم تدبیر می‌كنیم، برای آینده‌مان، برای سال دیگرمان، برای ده سال دیگرمان برای چه. دیدید دیگر، چه به سر آمد؟ متوجه شدید دیگر. این روزها متوجه هستید كه مسائل دارد به چه نحو می‌گذرد. كسی مگر باور می‌كرد

 اینها بروند؟ ما كه اصلًا باور نمی‌كردیم كه یك روزی بیاید و این حكّام ظلم كه بر اماكن دینی و مذهبی ما مسلّط شده‌اند اینها بروند. چه امكاناتی برای خودشان قرار داده بودند، چه تدبیرهایی برای خودشان كرده بودند. چقدر پای خودشان را محكم در اینجاها قرار داده بودند به نحوی كه اصلًا تصور نمی‌شد. یك مرتبه دست قدرت پروردگار آمد و همچون طومار آنها را درهم پیچید كه همه مات و مبهوت ماندند. چی شد قضیه؟ این برای همه ظالمین هم است. آن كسی كه ظلم می‌كند این ظلم در این دنیا بی‌حساب نمی‌ماند، این برای همه ما عبرت است. الملكُ يَبقَي مع الكفرِ و لا يبقي مع الظّلم‌[[3]](#footnote-3) مملكت با كفر باقی می‌ماند، كفری كه یك عدالت ظاهری عادی در آن باشد ولی با ظلم باقی نمی‌ماند.

 امیرالمؤمنین علیه السّلام یك روز در مدائن كه آمده بودند؛ این ایوان كسری، این ایوان مدائن. ان‌شاءاللَه خداوند قسمت كند آنجا برویم در كنار آن ایوان قبر سلمان فارسی را هم زیارت كنیم. مرحوم آقا هم از زیارت قبر سلمان حكایت‌ها دارد. در آن ایوان مدائن مستحب است انسان دو ركعت نماز بخواند؛ نماز عبرت‌ها! نه اینكه جای مقدسی است نه! این كاخ پادشاهان و سلاطین ساسانی و اینها بوده است. اما انسان نگاه بكند به این كاخ و ایوان و به این قصر و در اینجا چه بود. بعد حضرت این آیات را خواندند: كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ‌ الدخان، ٢٥ وَ زُرُوعٍ وَ مَقامٍ كَرِيمٍ‌ الدخان، ٢٦ وَ نَعْمَةٍ كانُوا فِيها فاكِهِينَ‌ الدخان، ٢٧ چه بسیار افرادی بودند كه آمدند و اینها را گذاشتند و در نعمت‌ها غوطه‌ور بودند. آیات قرآن است. كشتزارها داشتند، مقام كریم داشتند، مقام بالا داشتند. در تاریخ ساسانیان مطالعه كردید یا نه؟ این پادشاهان ساسانی چه كردند واقعاً؟ این خسرو پرویز در این كاخ كسری چه كرد واقعاً؟ هزارها در كاخ‌های خودش جا داده بود، این طرف و آن طرف. وَ مَقامٍ كَرِيمٍ‌ و مقام بزرگ‌ وَ نَعْمَةٍ كانُوا فِيها فاكِهِينَ‌ نعمتی كه در آنها بودند. اینها این‌طور بودند دیگر.

 مستحب است انسان آنجا برود و دو ركعت نماز بخواند. در همین سامراء، در زمان متوكّل خلیفه عبّاسی، تمام اطراف خودش لشگریانی قرار داده بود كه بسیاری از آنها از اتراك بودند نواحی آذربایجان و قسمت‌های اتراك تركیه از آنجا آورده بود برای اینكه یك وقتی از جانب اعراب صدمه‌ای نبیند. افراد غریبه‌ای باشند برای این مقابله نژادی بتواند خودش را در آنجا حفظ كند و ائمّه علیهم السّلام امام هادی، امام عسگری را آورده بودند در همان‌جا زندانی كرده بودند. منزل محقّری داده بودند كه در همان‌جا باشند، مدتی در زندان بودند.

 الان این قضیه یادم آمد. مقریزی‌[[4]](#footnote-4) ظاهراً در كتابش نوشته یك روز متوكّل با یك عده از اصحاب خودش نشسته بودند صحبت از آن اسلحه و وسایل رزمی آن روز به میان آمد. یك شخصی از افراد گفت من شنیدم در

 هند یك شمشیری فلان شخص دارد كه برایش درست كردند اگر به سنگ بزند سنگ را دو تكه می‌كند به چوب بزند چه می‌شود به آهن بزند. این یك شمشیری است نظیر ندارد. این متوكّل هم خیلی به هوس افتاد كه این شمشیر را به دست بیاورد و ببیند این چه وضعیتی است. متوكّل هم هوس كرد فرستادند یك عده را در هند آن شخص را پیدا كردند و به مبالغ بسیار زیادی گفتند هرچه می‌خواهی به تو می‌دهیم بالاتر از این؟ یك ثروتی به او هم رسید یك ثروت خیلی زیادی گفتند: خلیفه مسلمین می‌خواهد و شمشیر را گرفتند و آوردند. همه دیگر تعجب و به حیرت افتاده بودند از تیزی و جَودت. از آن نحوه ساخت و پرداخت این شمشیر همه داشتند تعجب می‌كردند. و بعد ماندند این را چه كنند بدست خلیفه بدهند؟ به دست پسر خلیفه بدهند؟ بالاخره در نهایت قضیه رأیشان بر این قرار گرفت این را بدهند به دست مأمور خاص خلیفه، آن كسی كه همیشه بالای سر او بایستد و این شمشیر را در دست بگیرد و هر شخصی كه بخواهد به جناب خلیفه و به بدن مبارك خلیفه متعرّض بشود این را بر سر او فرود بیاورد. این شمشیر فرود نیامد مگر بر سر خود متوكّل! در قضایای او حالا دیگر مفصل است پسرش قیام كرد. این تدبیری است كه اینها كردند. هی جای پا را سفت كنیم چه خواهیم شد. نه آقا جان! به این مسائل نمی‌ارزد، امروز را بپاییم. همین امروز خودمان را، امروز تكلیفمان چیست، او را انجام بدهیم.

 پس امام علیه السّلام كه می‌فرمایند: لا يدبر العبد لنفسه تدبيرا؛ برای خودش تدبیری نیندیشد. معنایش این است كه انسان نسبت به مسائل آینده و نتیجه كاری كه می‌خواهد انجام بدهد فكرش را صرف نكند. وظیفه خود را در هر وقت آنچه را كه تشخیص می‌دهد انجام بدهد. حالا او به نتیجه می‌رسد یا به نتیجه نمی‌رسد اینها دیگر همه خارج از مقام عبودیت است.

 ان‌شاءاللَه امیدواریم خداوند متعال ما را بر راه اولیای خودش و بر مقام عبودیت ثابت بگرداند و از معارف الهیه آنچه را كه برای رسیدن به فعلیات ما هست خداوند به ما بفهماند. و ولایت اولیاء خودش را همیشه ناظر و مشرف بر تمام امور ما از افعال، كردار، گفتار و تفكرات ما قرار بدهد.

 اللَهم صل علی محمد و آل محمد

[[5]](#footnote-5)

1. جهت اطلاع پيرامون اين مطلب به نشان از بى‏نشان‏ها، ج ١، ص ١٤٠ مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-1)
2. روح مجرد، ص ٣٩. [↑](#footnote-ref-2)
3. مرآة العقول فى شرح أخبار آل الرسول، ج ١٠، ص ٣٠٤. [↑](#footnote-ref-3)
4. ابوالعباس تقى الدين احمد بن على مقريزى، (٧٦٦- ٨٤٥ ق) از نامورترين مورخان در سده‏هاى هشتم و نهم هجرى است. [↑](#footnote-ref-4)
5. حسينى طهرانى، سيد محمد محسن، متن جلسات شرح حديث عنوان بصرى، ١جلد، مكتب وحى - تهران - ايران، چاپ: ١. [↑](#footnote-ref-5)